



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح - فصل فی اولیاء العقد

تاریخ: ۲۷ مهر ۱۴۰۴

موضوع جزئی: مسئله ۵ - مقام اول: بررسی ثبوت خیار برای صغیره - ادله ثبوت خیار (روایات معارض) -

روایت دوم - بحث سندی - اشکال محقق خویی - پاسخ به اشکال محقق خویی - نظر برگزیده در مورد یزید کناسی

جلسه: ۱۶

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله عدم ثبوت خیار یا به تعبیر دیگر لزوم عقد نکاحی است که پدر یا جد برای صغیره صورت داده‌اند؛ روایت ابو عبیده حذاء را در جلسه گذشته نقل و عرض کردیم به حسب نظر بدوی، صدر روایت دال بر ثبوت خیار و عدم لزوم عقد است؛ لکن با توجه به ذیل روایت، گفتیم کلمه «ولی» در صدر روایت حمل بر اولیاء عرفی می‌شود و شامل پدر و جد نیست. لذا روایت اول نمی‌تواند در موضوع بحث ما خیار و عدم لزوم عقد را اثبات کند.

روایت دوم

روایت دوم، روایت یزید کناسی است: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) مَتَى يَجُوزُ لِلأَبِ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ وَ لَا يَسْتَأْمِرَهَا؟» یزید کناسی می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم که پدر چه زمانی می‌تواند دخترش را تزویج کند و نظر او را نخواهد بلکه خودش تصمیم بگیرد و او را به دیگری تزویج کند؟ «قَالَ (ع): إِذَا جَازَتْ تِسْعَ سِنِينَ فَإِنْ زَوَّجَهَا قَبْلَ بُلُوغِ التَّسْعِ سِنِينَ كَانَ الْخِيَارُ لَهَا إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ»^۱ امام (ع) فرمود: وقتی که از نه سال عبور کرد، پدر می‌تواند بدون اینکه نظر دختر را بخواهد، او را به دیگری تزویج کند. اما اگر قبل از نه سالگی او را به دیگری تزویج کند، این دختر وقتی به نه سالگی رسید، خیار دارد و می‌تواند عقد را فسخ کند و آن را بهم بزند.

تقریب استدلال به این روایت این است که طبق بیان امام باقر (ع)، اگر دختر قبل از نه سالگی به دیگری تزویج شود، «كَانَ الْخِيَارُ لَهَا إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ»؛ خیلی واضح و روشن دلالت بر ثبوت خیار بعد البلوغ می‌کند. این همان مدعا و مطلوب است.

بررسی روایت دوم

در مورد این روایت هم بحث سندی وجود دارد و هم بحث دلالتی.

بحث سندی

در اینکه این شخص یزید کناسی است یا بُرید کناسی، اختلاف است؛ به این معنا که در بعضی از نسخه‌ها به جای یزید کناسی، بُرید کناسی آمده است. برید کناسی مجهول است؛ لذا طبق این احتمال، روایت از نظر سندی ضعیف است. احتمال دیگر که بیشتر هم مورد توجه است، این است که یزید کناسی است.

اشکال محقق خویی

در مورد یزید کناسی، مرحوم آقای خویی یک اشکالی را مطرح کرده‌اند^۲ و به واسطه آن می‌گویند سند این روایت ضعیف است.

۱. تهذیب، ج ۷، ص ۳۸۲، ح ۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، کتاب النکاح، باب ۶ از ابواب عقد نکاح، ح ۹.

۲. المبانی فی شرح العروة، کتاب النکاح، ج ۳۳، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

ایشان می‌گوید: در کتاب تهذیب^۱ و استبصار^۲، یزید کناسی ذکر شده است. نجاشی در کتاب رجال خود، شخصی را ذکر کرده به نام یزید ابوخالد القمط و در وصف او گفته کوفی^۳ ثقة، یعنی او را توثیق کرده است. شیخ طوسی در کتاب رجال خودش، یزید کناسی را ذکر کرده و گفته او منسوب به محله‌ای در کوفه است به نام کناسه، ولی او را توثیق نکرده است.^۴ بنابراین از یک طرف نجاشی شخصی را به نام یزید ابوخالد القمط الکوفی را توثیق کرده است؛ شیخ طوسی هم یزید کناسی را توثیق نکرده ولی هیچ اسمی از یزید ابوخالد القمط الکوفی نبرده، نه در کتاب فهرست و نه در کتاب رجال. وقتی این دو مطلب کنار هم قرار بگیرد، اطمینان پیدا می‌شود که اینها یک نفر هستند که نجاشی با عنوان ابوخالد القمط الکوفی از او یاد کرده و او را توثیق کرده، و شیخ طوسی با عنوان یزید کناسی و او را توثیق نکرده است. اگر ما اطمینان پیدا کردیم که یزید کناسی همان یزید ابوخالد القمط است، پس نجاشی که یزید ابوخالد القمط را توثیق کرده، در واقع توثیق یزید کناسی هم به حساب می‌آید.

پس در گام اول مرحوم آقای خویی با انضمام این دو مطلبی که شیخ طوسی و نجاشی گفته‌اند، نتیجه می‌گیرد اتحاد این دو نفر را و اینکه اینها یک نفر هستند که با دو عنوان در کتاب‌ها از او یاد شده است؛ بعد همین را نجاشی هم توثیق کرده است؛ بنابراین ما به استناد همین مطلب می‌توانیم بگوییم یزید کناسی ثقة است.

اما مشکل این است که احمد بن محمد بن برقی که مقدم بر شیخ طوسی بوده و به بیان مرحوم آقای خویی اعرف منه بالرجال، از شیخ طوسی به رجال آشناتر بوده، چون از نظر زمانی به عهد روات نزدیک‌تر بود. فاصله زمانی او تا زمان راویان حدیث کمتر بوده است. برقی این دو عنوان را با هم ذکر کرده، یعنی هم درباره یزید کناسی یک شرح و ترجمه‌ای آورده و هم درباره یزید ابوخالد القمط.^۵ اینکه برقی این دو نفر را جداگانه ذکر کرده و برای هر یک از اینها یک شرحی بیان کرده، این نشان‌دهنده عدم اتحاد این دو نفر است؛ یعنی اینها دو نفر هستند، نه یک نفر. لذا اگر دو نفر باشند، توثیق یزید ابی‌خالد القمط هیچ فایده‌ای برای اثبات وثاقت یزید کناسی ندارد. اگر اینها یک نفر بودند، می‌گفتیم وقتی نجاشی این شخص واحد را در یک کتاب با یک نام توثیق کرده، پس آن نام و عنوان دیگر که با این یکی است، قهراً ثقة است. لکن با توجه به کاری که برقی انجام داده، معلوم می‌شود که اینها یکی نیستند و دو نفر هستند؛ لذا اگر یکی توثیق شد، لازمه‌اش این نیست که دیگری هم توثیق شود. لذا ایشان به طور کلی این روایت را از نظر سندی ضعیف می‌داند.

پاسخ اشکال محقق خویی

استاد بزرگوار ما حضرت آیت‌الله زنجانی به این اشکال پاسخ داده است.

پاسخ به قسمت اول

اولاً: اگر این عناوین که در کتاب رجال نجاشی و فهرست شیخ ذکر شده، یکی بود و فهرست اینها مثل هم بود، یعنی مثلاً همه کسانی که در کتاب نجاشی نام برده شده، در کتاب شیخ هم ذکر شده باشند و بالعکس، مثلاً نجاشی درباره سیصد نفر ترجمه و شرحی بیان کرده، و شیخ طوسی هم درباره همان سیصد نفر فی‌الجمله قلم زده بود، می‌توانستیم نتیجه بگیریم که این دو کتاب

۱. تهذیب، ج ۷، ص ۳۸۲.

۲. استبصار، ج ۳، ص ۲۳۷.

۳. رجال نجاشی، ص ۴۵۲، رقم ۱۲۲۳.

۴. رجال شیخ طوسی، ص ۱۴۹، رقم ۱۶۵۵.

۵. رجال برقی، ص ۳۲.

ناظر به هم هستند و اگر جایی شک کنیم در مورد اتحاد یا عدم اتحاد یک راوی، می‌توانستیم بگوییم که اینها یکی هستند. لکن این دو کتاب از نظر فهرست راویان، عموم و خصوص من وجه هستند؛ به این معنا که نجاشی عناوین بسیاری را ذکر کرده که در فهرست شیخ نیست. شیخ هم عناوین بسیاری را ذکر کرده که نجاشی آن را ذکر نکرده است؛ این نشان می‌دهد که اساساً این دو کتاب ناظر به یکدیگر نیستند، لذا نمی‌توانیم بگوییم چون نجاشی این شخص را با یک نام توثیق کرده و شیخ طوسی آن را با نام دیگر ذکر کرده و حالا چیزی هم درباره او نگفته، این معنایش آن نیست که اینها یک نفر هستند.

این مربوط به قسمت اول سخن مرحوم آقای خویی است؛ چون آقای خویی ابتدا با این استدلال، یزید کناسی را توثیق کرد و بعد آن را رد کرد. سخن مرحوم آقای خویی دو بخش دارد؛ یکی اثبات وثاقت یزید کناسی یا در حقیقت ذکر یک دلیل بر وثاقت یزید کناسی؛ بخش دوم هم ردیه بر این توثیق بود. اشکال استاد بزرگوار ما به قسمت اول سخن مرحوم آقای خویی، این است که اساساً با این بیان نمی‌توانیم اتحاد این دو نفر را ثابت کنیم؛ برای اینکه نجاشی عده‌ای را ذکر کرده و شیخ طوسی هم عده دیگری، که نسبت بین اینها عموم و خصوص من وجه است. لذا چگونه می‌توانیم بگوییم که اینها متحد هستند؟ اسم این دو نفر فرق می‌کند و این دو کتاب هم ناظر به هم نبودند تا استفاده اتحاد شود.

ثانیاً: این خیلی بعید است که شیخ طوسی اطلاع داشته که لقب یزید کناسی، قماط و کنیه او ابو خالد است؛ ولی با این حال، نه لقب و نه کنیه او را هیچ‌جا نیاورده باشد، نه در کتاب فهرست و نه در کتاب رجال. از آن طرف، خیلی بعید است که نجاشی می‌دانسته که یزید ابو خالد القماط، همان اهل کناسه است و در اسناد روایات متعدد، به عنوان یزید کناسی ذکر شده ولی از روی عمد، کلمه کناسی را نیاورده باشد. لذا ایشان می‌گویند وقتی ما رفتار شیخ و رفتار نجاشی را با هم مقایسه می‌کنیم، اطمینان برای ما حاصل می‌شود که نه شیخ و نه نجاشی، اینها را یک نفر نمی‌دانسته‌اند. این چیزی است که از اینجا بدست می‌آید.

این راجع به قسمت اول کلام مرحوم آقای خویی بود.

پاسخ به قسمت دوم

قسمت دوم کلام مرحوم آقای خویی این بود که برقی که اقدم بر شیخ و اعراف از او نسبت به راویان احادیث است، هر دو نفر را نام برده و درباره آنها شرح داده است؛ این نشان می‌دهد که برقی این دو نفر را متحد نمی‌دانسته است؛ منتها به خاطر مقدم بودن و اعراف بودن، ما سخن او را بر آن دلیلی که بر اتحاد ذکر شده، ترجیح می‌دهیم.

پاسخ این است که از کجا می‌توانیم بگوییم اینها دو نفر هستند؟ حتی این کاری که برقی کرده، با اتحاد هم سازگار است؛ درست است که برقی اسم دو نفر را آورده و برای هر کدام هم یک شرحی نوشته، اما ممکن است کسی دو نام یا دو عنوان یا دو شهرت داشته ولی کسانی که در مقام تألیف و جمع‌آوری بوده‌اند، گاهی اسامی را می‌نوشتند و شرحی هم می‌نوشتند و فاصله‌ای می‌افتاد و دوباره درباره همان شخص که با نام دیگری مطرح شده، مطلب می‌نوشتند و این نظیر هم دارد. در کتاب‌های مشابه، گاهی یک نفر که با دو یا سه عنوان معروف و مشهور بوده، برای اینها مطلب و زندگی‌نامه نوشته‌اند. لذا این کار برقی دلیل بر این نمی‌شود که برقی اینها را متحد نمی‌دانسته است. اگر برقی نظرش این بود که اینها یک نفر هستند، طبیعتاً نباید آنها را متعدداً ذکر می‌کرد؛ ولی ما نمی‌دانیم آیا برقی احراز اتحاد کرده یا نه؛ ما فقط می‌دانیم که اسم این دو نفر را آورده و درباره آنها چیزی نوشته است. این می‌تواند ناشی از آن باشد که وقتی دومی را می‌خواست بنویسد، یادش رفته بود که قبلاً

درباره همین شخص و با نام دیگری مطلب نوشته است. لذا به طور کلی ایشان این اشکال مرحوم آقای خویی را رد می‌کند.^۱

نظر برگزیده در مورد یزید کناسی

بالاخره ما الان با دو دیدگاه مواجه هستیم؛ طبق یک دیدگاه، روایت یزید کناسی معتبر نیست. اما طبق برخی دیدگاه‌ها، روایت یزید کناسی معتبر است؛ مرحوم آقای خویی آن را معتبر نمی‌داند؛ شهید ثانی هم علی الظاهر روایت یزید کناسی را معتبر نمی‌داند.^۲ بنابراین در مورد سند این روایت دو قول وجود دارد؛ یکی اینکه سند روایت ضعیف است و قول دیگر اینکه سند آن معتبر است.

عرض ما این است که با توجه به مبنایی که ما درباره اعتبار کتب اربعه اختیار کردیم که تمام روایات کتب اربعه معتبر است؛ یعنی روایاتی که در تهذیب، استبصار، من لایحضر و کافی آمده است. این روایت هم در تهذیب و استبصار نقل شده است؛ شیخ طوسی این روایت را هم در تهذیب و هم در استبصار ذکر کرده است. این مخصوصاً با یک نکته تأیید می‌شود و آن اینکه معمولاً شیخ طوسی اگر در کتاب‌هایش روایتی را نقل کند که مشکل سندی داشته باشد، آن را بیان می‌کند. اگر مثلاً روایتی مخالف نظر او باشد، اشکال سندی یا دلالتی آن روایت را بیان می‌کند یا به نوعی آن را توجیه می‌کند؛ اما در مورد این روایت، شیخ طوسی هیچ سخنی نگفته است؛ با اینکه این را در تهذیب و استبصار نقل کرده است. ما گفتیم روایات این دو کتاب معتبر است.

دلیل دیگری که می‌تواند وثاقت یزید کناسی را تقویت کند، روایت اجلاء از او است؛ بزرگانی مثل حسن بن محبوب، جمیل بن صالح، هشام بن سالم، علی بن حکم، علی بن رئاب از یزید کناسی روایت نقل کرده‌اند؛ روایاتی هم که از او نقل کرده‌اند کم نیست.

لذا ما به این دو جهت می‌توانیم بگوییم روایت یزید کناسی معتبر است و اشکال سندی وجود ندارد.

بحث جلسه آینده

نسبت به دلالت این روایت هم اشکالاتی مطرح شده که باید ببینیم این اشکالات و پاسخ آنها چیست.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. کتاب نکاح، ج ۱۲، ص ۴۳.

۲. مسالک، ج ۷، ص ۱۷۶.